

یونانی به مراتب بیشتر بوده است.

مأخذ: ابن سینا، القانون، بولاق، ۱۲۹۲ق؛ ابومنصور موفق هروی، الابنية عن حقایق الادوية، به کوشش احمد بهمنیار و حسین مجبوی اردکانی، تهران، ۱۳۴۶ش؛ اخوینی، ربیع، هدایة المتعلمین، به کوشش جلال متینی، مشهد، ۱۳۷۱ش؛ ادیب نظزی، حسین، المرقاة، به کوشش جعفر سجادی، تهران، ۱۳۴۶ش؛ ازهری، محمد، تهذیب اللغة، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، قاهره، ۱۹۶۶م؛ امام شوشتری، محمدعلی، تاریخ مقیاسات و نمود در حکومت اسلامی، تهران، ۱۳۳۹ش؛ بابلون، ارنست، سکه‌های ایران در دوران هخامنشی، ترجمه ملک‌زاده بیانی و خانابای بیانی، تهران، ۱۳۵۸ش؛ پوردادود، ابراهیم، هرمزد نامه، تهران، ۱۳۳۱ش؛ تعالی مرغی، حسین، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به کوشش زنتیرگ، پاریس، ۱۹۰۰م؛ جرجانی، اسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۵۵ش؛ جوالیقی، موهوب، المغرب، به کوشش احمد محمد شاکر، تهران، ۱۹۶۶م؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین؛ حسینی، محمد مؤمن، «رسالة مقداریه»، به کوشش تنی بینش، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱ش، ج ۱۰؛ خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۸۹۵م؛ زمخشری، محمود، مقدمه الادب، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۴۲ش؛ شایست نشایست، آوانوسی و ترجمه کاتبون مزدابور، تهران، ۱۳۶۹ش؛ عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین، قربابادین کبیر، تهران، ۱۳۴۹ش؛ ۱۳۹۰ق؛ فردوسی، شاهنامه، تهران، ۱۳۴۵ش؛ کاشانی، عبدالله، عرایس الجواهر و نفایس الاطیاف، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵ش؛ کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵ش؛ لغت فرس، اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶ش؛ منوچهری دامغانی، احمد، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ میدانی، احمد، السامی فی الاسامی، تهران، ۱۳۴۵ش؛ نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، تهران، ۱۳۵۵ش؛ هدایت، رضا قلی، فرهنگ انجمن آرای ناصری، تهران، ۱۲۸۸ق؛ هروی، محمد، بحر الجواهر، تهران، ۱۲۸۸ق؛ نیز:

EF²; Hill, G.F., *Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and Persia*, Bologna, 1965; Hinz, W., *Islamische Masse und Gewichte*, Leiden/Köln, 1970; Pauly; Sauvair, M.H., «Materiaux... de la numismatique et de la métrologie musulmanes», JA, 1884, S. 8, vol.III; Šayast - nē Šayast, ed. and tr. J.C. Tavadia, Hamburg, 1930; Thucydides, *History of the Peloponnesian War*, tr. Ch.F. Smith, London, 1976.
محمد رضا ناجی

اُستان، یا استان، از تقسیمات کهن کشوری و اداری ایران.

واژه استان، مشتق از اوستام یا اوستان فارسی میانه (پهلوی) و پارتی مانوی است که در روزگار ساسانیان به مفهوم بخشی از تقسیمات کشوری ایران بوده است (نک: گزیده‌های زادسیرم، 23:5؛ مکزی، 14؛ بويس، «متن...»، 47، «واژه نامه...»، 18). اوستام مرکب از پیشوند آبی و ستانه^۲ (ریشه ستانه^۳ = استادن و قرار گرفتن) در اوستایی (نک: بارتولمه، 1605) و فارسی باستان (نک: کنت، 153, 210)، به معنی جای و مکان است (نیز نک: هنینگ، 224). اوستام در برخی متون فارسی میانه (مثلاً نک: مینوی خرد، ۵:۵۵؛ تفضلی، ۶۴) و سغدی (نک: قریب، ۷۷) تنها به معنی لغوی آن - جای - نیز آمده است.

برخی از جغرافی دانان دوره اسلامی نیز «استان» را دقیقاً به همان معنای متون کهن «جای» و «جای استقرار» آورده‌اند (ابن خردادبه، ۶، حاشیه؛ نیز نک: یاقوت، ۴۷۱). ستان به عنوان پسوند مکان و زمان در

استار، واحد توزین چیزهای خرد و داروها. این کلمه در منابع به شکل استیر (نک: ابومنصور، ۳۱۵؛ اخوینی، ۵۰۲، ۶۱۱؛ زمخشری، ۳۸۵؛ منوچهری، ۱۵۳) و ستیر (لغت فرس، ۴۹؛ اخوینی، ۳۰۹؛ نخجوانی، ۱۰۸؛ فردوسی، ۶۵/۳؛ بیت ۱۴۷۰) نیز آمده، و به اساتیر جمع بسته شده است. استار در شعر عرب مجازاً به معنی چهار و چهارم به کار رفته است و از این رو بعضی آن را معرب «چهار» فارسی دانسته‌اند (ازهری، ۳۸۲/۱۲؛ جوهری، ۶۷۷/۲؛ جوالیقی، ۴۲؛ قس: هدایت، ۴۶۲، که آن را عربی دانسته است). برخی نیز اصل آن را از استاتیر یونانی (هینتس، 15: EI²)، و برخی دیگر از ایشتار (یا عشتر)، الهه نامور آشور و بابل دانسته‌اند (نک: پوردادود، ۲۶۴-۲۶۵).

در یونان باستان سکه‌هایی با عنوان استاتر با جنس، وزن و ارزش متفاوت ضرب می‌شده است (برای مثال، نک: هیل، مقدمه، 148-149؛ پاولی، LV/2172 به بعد). پادشاهان هخامنشی از جمله داریوش نیز سکه‌هایی بدین نام داشته‌اند (نک: توکیدیدس، IV/239؛ بابلون، ۱۰-۱۱، جم). در زمان ساسانیان یک استیر، ۴ درهم ارزش داشته است (شایست نشایست، فصل 1، بند 2؛ کریستن سن، ۷۲). در منابع دینی زردشتی، استیر مانند درهم که هم واحد وزن و هم واحد پول به شمار می‌آمده، برای سنجش تاوان و بادافراه به کار می‌رفته است (شایست نشایست، فصل 8، بند 3؛ همان، فصل ۱۶، بند ۸، نیز نک: ص ۵-۶، یادداشت شمه ۱۳؛ قس: تعالی، ۲۶۱).

در دوره اسلامی نیز استار نام واحدی برای وزن بوده است. خوارزمی (ص ۱۴-۱۵) آن را از اوزان عرب شمرده، و معادل $\frac{1}{4}$ من دانسته است. بر پایه مقادیر رسمی داده شده، استار دقیقاً معادل $\frac{6}{42}$ یا $\frac{3}{7}$ درهم یا $\frac{4}{5}$ مثقال بوده است (نیز نک: جوهری، همانجا). مقادیر دیگری (۶/۵، ۷، ۹، ۱۰ درهم) که در منابع دیده می‌شود (نک: میدانی، ۳۷۱؛ ادیب نظزی، ۳۳؛ لغت فرس، همانجا؛ کاشانی، ۹۱؛ هروی، ذیل استار)، مربوط به مناطق گوناگون و یا معادل تقریبی آن است.

در کتب طب و داروسازی هم مقادیر متفاوتی برای استار به دست داده شده است. برای مثال، ابن سینا (۴۴۱/۳) به نقل از ابن سراجیون استار را ۶ درهم و ۲ دانگ، معادل ۴ مثقال دانسته است (برای دیگر اقوال، نک: هروی، همانجا؛ عقیلی، ۵۵۲؛ حسینی، ۴۱۸؛ شور، 375-376)، اما جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی (ص ۷۴۳) این مقدار را درست ندانسته، و مقدار دقیق استار را همان $\frac{4}{5}$ مثقال یا $\frac{3}{7}$ درهم دانسته است که در این صورت با مقدار استار غیر طبی یکی است.

چنانکه اشاره شد، استار (ستیر) و سیریکی است و آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، نسبت این واحد به «من» ($\frac{1}{4}$) است (نک: امام، ۵۱). اگر هر مثقال (دینار) را $\frac{4}{25}$ گرم و هر درهم را $\frac{2}{97}$ گرم فرض کنیم (نک: EI², II/297, 319) چنین خواهیم داشت: $\frac{4}{25} \times \frac{2}{97} = \frac{8}{2425} = \frac{1}{303}$ که در هر صورت مقدار استار از وزن استاتر متداول $\frac{1}{303} = \frac{4}{5} \times \frac{4}{25}$ که در هر صورت مقدار استار از وزن استاتر متداول

them under the command of Muḥammad b. Shaddād, who was raiding the region of Kābul, and the latter gave them a share of the war booty. After their return home, they revolted under the leadership of Ustādhsīs. Muḥammad b. Shaddād revolted at the same time in Bust in Sidjīstān together with two Zoroastrian chiefs, Adharūya al-Maḍjūsī and Marzbān al-Maḍjūsī. Muḥammad b. Shaddād's followers are described as belonging to the Lughayriyya (or Laghīriyya), an obscure Zoroastrian sect which, like the Bihāfarīdiyya, adopted some Islamic practices and beliefs. Numerous Khāridjites and Lughayrīs joined Ustādhsīs in Bādghīs, whose followers are said to have numbered 300,000. Ustādhsīs took possession of Harāt and Būshandj, where his supporters killed 700 tribesmen of 'Abd al-Kays. Next they attacked Marw al-Rūdh and killed the prefect al-Adjtham together with many inhabitants of the town. In further fighting in Khurāsān, several 'Abbāsīd leaders were killed. Then al-Manṣūr sent his general Khāzim b. Khuzayma with a strong army. After prolonged manoeuvring, Khāzim, employing a ruse, defeated the rebels and 70,000 of them are said to have been massacred. Ustādhsīs escaped with some of his companions to a mountain fortress in Bādghīs. He was besieged by Khāzim, who had been joined by Abū 'Awn and Salm b. Ḳutayba, who were also sent by al-Manṣūr. Eventually, Ustādhsīs surrendered to Abū 'Awn, who spared his life and sent him and his family in chains to al-Mahdī. The assertion of al-Ya'qūbī that Khāzim carried him to al-Manṣūr, who executed him, is not confirmed by other sources. The rebellion in Bādghīs continued at least until 153/770 when al-Mahdī killed some 20,000 insurgents. According to the Khurāsānian chronicler al-Sallāmī [q.v.], some of his sources claimed that Marādjīl, the mother of the caliph al-Ma'mūn, was a daughter of Ustādhsīs and that her brother Ghālib murdered al-Ma'mūn's vizier al-Faql b. Sahl [q.v.] at the caliph's behest. The reliability of these reports is open to question. Other sources confirm, however, that al-Ma'mūn's mother Marādjīl, who died soon after his birth, was a concubine from Bādghīs.

Ustādhsīs adhered to the religious message of Bihāfarīd. In some sources he is accused of having claimed prophethood but no doctrines of his own are ascribed to him. Al-Shahrastānī (187) mentions a Zoroastrian sect named the Sisāniyya or Bihāfarīdiyya, describing them as followers of Bihāfarīd without mentioning Ustādhsīs. If the name Sisāniyya is derived from that of Ustādhsīs, as is commonly assumed, it would indicate that the later followers of Bihāfarīd, who survived at least until the 4th/10th century, were concentrated in Bādghīs.

Bibliography: Ya'qūbī, ii, 457; Ṭabarī, iii, 354-8, 773; Tha'ālibī Marghānī, *Churar al-siyar*, ms. Bodleian D'Orville 542, fols. 192b-193a; Gardīzī, *Zayn al-akhbār*, ed. 'A.H. Habībī, Tehran 1341/1963, 125; Ibn al-Athīr, v, 452-4; G.H. Sadighi, *Les mouvements religieuses iraniennes*, Paris 1938, 155-62; 'A. Zarrīnkūb, *Du kam-i sukūt*, Tehran 1344/1965, 159-62; E. Daniel, *The political and social history of Khorasan under Abbasid rule 747-820*, Minneapolis and Chicago 1979, 133-7. (W. MADELUNG)

USTĀN (P.), a term of administrative geography in the eastern Islamic world dating from Sāsānid times and surviving into mediaeval Islamic usage.

In later Sāsānid times, *ustān* could denote the state domains, administered by an *ustāndār* [q.v.], and this usage was taken over by the Arabs when they conquered 'Irāk, so that we find the term *sawāfi al-ustān*

for the estates taken over by the caliph 'Umar for the Islamic state (see Morony, 68-9). It also had a wider sense in Sāsānid times, as "province", with its subdivisions being *shahrs* [q.v.] or, in 'Irāk, *kūras* [q.v.], and this again was taken over into Islamic usage. There was, however, some confusion over exact terminology. Thus according to Ḥamza al-Iṣfahānī, the Persians used *kūra* for part of an *ustān*, whilst the Arabs used *kūra* as the equivalent of an *ustān*; thus he says that Fārs comprised five *ustāns* or *istāns*, each subdivided into *rustāks* [q.v.] (cited by Yākūt, *Buldān*, i, 39, Eng. tr. in Wadie Jwaideh, *The introductory chapters of Yāqūt's Muḥjam al-buldān*, Leiden 1959, 57-8).

In high 'Abbāsīd times, *ustān/istān* acquired a special connotation regarding taxation. Ibn Khurra-dādhbih, 6, explains the term as meaning *ihāza*, land taken over by the state (i.e. reflecting the events of the Arab invasions, see above), but a century later, al-Kh'arazmī, *Maḥāṭih al-ūlūm*, 59, equates it with *muḳāsama* [q.v.], land from which taxation was taken as a fixed proportion of its produce. In the administrative and financial usage of the 4th/10th century, *ustān/istān* is properly the taxation levied from cultivators of state lands (*amlāk*) and *kaṭā'i'*, in effect *muḳāsama* (see *MUKĀSAMA*, i; F. Løkkegaard, *Islamic taxation in the classic period*, Copenhagen 1950, 87; C.E. Bosworth, *Abū 'Abdallāh al-Kh'arazmī on the technical terms of the secretary's art*, in *JESHO*, xii [1969], 133, also in *Medieval Arabic culture and administration*, Variorum, London 1982, no. XV).

Bibliography (in addition to references in the article): Le Strange, *The lands of the Eastern Caliphate*, 79; M.J. Morony, *Iraq after the Muslim conquest*, Princeton 1984, 129 and index.

(C.E. BOSWORTH)

USTĀNDĀR (P.), literally "the holder of an *ustān* [q.v.] or province", an administrative term originally found in Sāsānid Persia for the governor of a province or for the official in charge of state domains (see Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 448). When the Arabs conquered 'Irāk, the old Sāsānid state lands were taken over as *sawāfi al-ustān* and administered by *ustāndārs* for the caliph 'Umar (see M.J. Morony, *Iraq after the Muslim conquest*, Princeton 1984, 68-9 and index s.v. *ustāndār*).

The title probably continued to be used meanwhile by local potentates in the un-Islamised Caspian provinces. In the 4th/10th century it appears in Arabic historical sources, with an *Ustāndār* of Rūyān mentioned for the first time in connection with events of 336/947-8. The title appears on coins (see S.M. Stern, *The coins of Amul*, in *NC*, 7th ser., vol. vi [1967], 231 ff.), and was taken up by other local dynasties of the Caspian region, probably unrelated to the Rūyān ones, in Saldjūk and later times.

Bibliography (in addition to references in the article): W. Madelung, in *Camb. hist. Iran*, iv, 219-20.

(C.E. BOSWORTH)

USTĀTH or **ASTĀTH** (3rd/9th century), one of the earlier translators from Greek into Arabic.

His original name was Eustathius, cf. his namesake, the son of the physician Oribasius, who is spelled in Arabic the same way. Nothing being known about his life, one might assume that he belonged to the Melkite community, where the name was recommended in the calendar as that of a martyr. He translated Olympiodorus' commentary on Aristotle's *On coming to be and passing away* and a tract by Soranus, *On enemas*, which was revised later by Ḥunayn b. Iṣḥāk [q.v.]. His version of Aristotle's *Metaphysics*, commissioned by

us den ide bsm 1/2 du yon 10/10/06
 ↑

200444
 1/10/06
 400
 us den ide
 1/10/06